

بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

کیفیت افاضه از جانب وجود مطلق نسبت به قوایل امکانیه

صحبت در کیفیت افاضه از جانب آن وجود مطلق و مبدأ وجود نسبت به قوایل امکانیه بود که مرحوم آخوند می فرمودند: بعضی از آنها در استجلاب فیض احتیاجی به چیزی جز امکان ذاتی ندارند مانند: مجردات و عقول و مبدعات و بعضی از آنها غیر از امکان ذاتی احتیاج به علل و معدات دیگر دارند که از جمله آنها زمان و سلسله علل محققه و معدّه و استعدادیه است مانند آن امور و حوادثی که باید برای تحقق یک موضوع، قبلاً آن حوادث اتفاق بیفتد. مثلاً برای اینکه این زمین به مزرعه تبدیل شود باید زارعی این را تبدیل کند و آن زارع باید خلق شود و آن خلق مترتب بر خلق قبلی بوده است و آن خلق قبلی هم همین طور! باران باید نسبت به زمین بیارد، این ابر باید از یک جا به جای دیگر انتقال پیدا کند و انتقال این ابر مترتب بر تکون

این ابر است که این ابر باید متکوّن بشود. اول باید بخار در فضا حاصل شود و بعد تکوّن این عیون پیدا شود و بعد انتقال پیدا شود تا اینکه ﴿فَسُقْنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مِّمَّا﴾^۱ اینها بخواهند به آنها برسند و زمین را سرسبز و شاداب کنند. این مسئله در مورد معجزه همین طور که قبلاً عرض کردیم و سلسله علل و حوادث در مورد اعجاز و اینها تحقق پیدا می کند که این سلسله علل به چه کیفیت است؟!

علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه: اعجاز؛ تسریع در زمان تحقق سلسله علل!

آنچه را که باعث شده است بعضی از بزرگان در بحث اعجاز - ریشه آن بحث اینجاست - قائل به تسریع در تطوّر علل مختلفه برای ایجاد معلول واحد شده اند همین مطلب است یعنی مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - قائل به این هستند: از آنجایی که ممکنات در وجود خود صرف نظر از امکان ذاتی احتیاجی به علل معدّه از شرایط و مقارنات و مصاحبات دارند، بنابراین اگر بخواهد یک امر عینی خارجی در خارج تحقق پیدا

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۹. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۷:

«و بنابراین ما آن ابر را به مکان مرده (و بی آب و علف) سوق می دهیم.»

کند قطعاً باید آن سلسلهٔ علل هم در خارج تحقق پیدا کند منتها به نحو بسیار سریع! پس در اعجاز چیزی جز تسریع در زمان نیست! ولی کل آن سلسلهٔ علل همان طوری که در خارج وجود دارند، این هم باید در خارج تحقق پیدا کند.

ادغام سلسلهٔ علل در هم توسط حضرت موسی در انجام معجزه

لذا وقتی که حضرت موسی علیه السلام عصای خود را تبدیل به ﴿حَيَّةٌ تَسْعَى﴾^۱ می کند، این سلسلهٔ علل و ازمنه و حوادث یکی پس از دیگری باید در عالم انشاء و عالم واقع تحقق پیدا کنند تا اینکه یک عصا تبدیل به یک حیّه بشود. از نظر ظاهری و عادی اگر یک عصا و یک خشب بخواهد تبدیل به حیّه شود چند سال طول می کشد؟! شاید صد سال یا دویست سال یا سیصد سال طول بکشد که با تطوراتی که نسبت به این خشب به وجود می آید، این مسئله در خارج تحقق پیدا کند. تازه بعد از اینکه تحقق پیدا کرد و آن حیّه موجود شد، رشد پیدا کند و سالها بر آن بگذرد و بیست یا سی سال بشود تا

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۲۰.

تبدیل یک حیّه‌ای بشود که ﴿حِیَّةٌ تَسَّعَى﴾

باشد که خود حضرت موسی علیه‌السلام را هم
بترساند! والاّ یک مار کوچک که ترس ندارد، باید
خیلی بزرگ و خطرناک شود تا یکی مثل حضرت
موسی را بترساند! باید بیست سال یا سی سال از آن
بگذرد. حالا کاری که حضرت موسی به واسطه
اعجاز می‌کند این است که زمان را فشار می‌دهد و
کمپرس می‌کند و این سلسله علل را در هم ادغام
می‌کند به نحوی که به یک طرفه العینی این سلسله
علل بدون گذشت زمان در خارج تحقق پیدا کرده
است!

*تلمیذ:.... یعنی باید سلسله علل ادامه پیدا کند
یا اینکه جلوی این سلسله علل را می‌گیرد؟!!*

استاد: تفاوت نمی‌کند، در هر مسئله‌ای دو اعجاز

هست؛ یکی تبدیل عصا به حیّه و اعجاز دوم تبدیل

حیّه به عصا. شما حیّه را تبدیل به عصا کنید ببینید

که می‌توانید؟ نمی‌توانید! حضرت موسی می‌خواهد،

ما که نمی‌توانیم این کار را انجام بدهیم! [حرکت] را

کند نمی‌کند بلکه تند می‌کند! اگر کند کند، امور

عادی خیلی بسط پیدا می‌کند و خیلی یله و رها

می‌شود! شما دیده‌اید وقتی که یک نفر روی ضبط

صحبت می‌کند و بعد انسان درجهٔ ضبط را که کم می‌کند، این آرام‌آرام حرف می‌زند و صدایش یک‌طوری درمی‌آید؟! وقتی می‌خواهد حرف بزند، هفت یا هشت ثانیه طول می‌کشد! یک کلمهٔ یک ثانیه‌ای را که می‌خواهد بگوید، پنج شش ثانیه طول می‌کشد و یک چیز عجیب و غریبی می‌شود! یا اینکه این درجه را شدید می‌کند و یک‌دفعه [خیلی سریع حرف می‌زند] و نمی‌فهمید آن شخص چه گفته است! این کاری که حضرت موسی نسبت به معجزه کرده است [مثل این است که] سرعت نوار را شدید کرده است! یعنی این صحبت‌ها بوده است ولی این صحبت‌ها به واسطهٔ فشردن در زمان به نحوی است که برای انسان مشاهده نیست. این را چه کسی می‌فهمد؟! کسی می‌فهمد که نسبت به صور برزخی و مثالی اشراف دارد و تمام کارهایی که از وقت عصا بودن و خشب بودن تا وقت تبدیل به حیّه انجام شده است، حتماً تمام این صور باید در عالم مثال باشد و نمی‌شود که نباشد! هر چیزی که در این عالم تحقق پیدا می‌کند باید صورت اصلی آن در عالم مثال و

برزخ باشد! این دیگر ادنی مراتب است و مراتب بالای آن جنبه ملکوت و اینها است. باید در آنجا وجود داشته باشد و آن باید ببیند!

حالا سؤالی که می شود از مرحوم علامه کرد این است که آیا واقعاً همین طور است؟! یعنی این مطلبی که در اینجا مطرح می شود، آیا مشاهدات و شواهد هم همین را گواهی می دهد یا صرف تخیل و فرض است؟! یعنی اگر از حضرت موسی پرسیم که واقعاً شما این کار را کردید، می گوید: بله؟! می گوید: نه، ما عصا را تبدیل به مار کردیم، سلسله علل دیگر چه بود؟! اینکه این تبدیل به خاک شود و بعد تبدیل به زغال شود و بعد تبدیل به شجر بشود و حیوانی این را بخورد و مراتب مختلفه صور عینیه خارجی تحقق پیدا کند تا تبدیل به حیّه شود را نفهمیدیم! ما همین طوری اراده کردیم و این عصا را تبدیل به حیّه کردیم و هیچ نفهمیدیم.

قائل بودن عرفا و ارباب اراده به دفع و صدفه در مبدعات و اعیان خارجی

البته عرفا و ارباب اراده و جدّ و عزم غیر از این مطلب را مطرح می کنند! آنها چه در مورد مبدعات و چه در مورد اعیان خارجی قائل به دفع و صدفه

هستند؛ یعنی به مجرد ارادهٔ مرید، آن عین خارج تحقق پیدا می‌کند! بله، یک وقتی در نفس تحقق خود معلول، وجود سلسلهٔ علل متسلسله هست که در آن حرفی نیست؛ یعنی یک وقت معلولی که در خارج می‌خواهد تحقق پیدا کند، در ماهیت این معلول ترتب بر علل خارجی و معدّه از حوادث مترتبه قرار دارد، وقتی که این‌طور باشد خب ولیّ خدا هم نمی‌تواند این سلسله را کنار بزند! این کتابی که باید مراتبی را طی کند تا به اینجا برسد، خب ولیّ خدا می‌خواهد این کتاب را چه کار کند؟! این مسئله در ذات این ماهیت قرار دارد و وقتی که این مسئله در ذات این قرار دارد، بر طبق سلسلهٔ علل باید یکی یکی بیاید تا در مقابل من قرار بگیرد! هیچ کاری نمی‌تواند بکند. حالا از این به بعد ولیّ و مرید و صاحب عزم بیاید و این کتاب را یک مرتبه محو کند، معلوم می‌شود که معلول از اینجا به بعد دیگر از آن سلسلهٔ علل متعارفه منقطع شده است! ولی اگر قرار بر این باشد که شیئی که در خارج به ارادهٔ ولیّ تحقق پیدا می‌کند داخل در تحت این سلسله علل نیست...

روایاتی داریم دربارهٔ امام رضا یا موسی بن جعفر علیهم السّلام است که با ارادهٔ امام آن اسد در خارج محقق شد! چه کسی گفته است که ایجاد آن اسد در خارج مربوط به سلسلهٔ علل مترتبه است؟! یک هم‌چنین چیزی نداریم. حالا چون این از جملهٔ طبیعیات و دارای ماده و صورت است بنابراین باید مترتب بر سلسلهٔ علل عرضیه باشد؟! چون در سلسلهٔ علل طولیه حرف نداریم، سلسلهٔ علل طولیه لازم است؛ یعنی وقتی که امام بخواهد حیوانی را در خارج محقق کند، تحقق خارجی این حیوان باید مترتب بر صور برزخی باشد و آن مترتب بر ملکوت باشد و آن مترتب بر آن باشد و آن مترتب بر آن وجود بسیط و مبدأ الوجود و وجود بالصرافه باشد! در تنزل وجود بالصرافه در عوالم طولی و تحقق آن در این اسد خارجی، هیچ شکی نیست! امام علیه السّلام این اسد را از کتم عدم که درست نمی‌کند یعنی معدوم را تبدیل به اسد نمی‌کند! معدوم لا شیء است و لا شیء شیئی نیست که متبدل یا متحول شود! عدم عدم است. پس امام که اسد خارجی، نه تخیلی را

ایجاد می کند چه کار کرده است؟! صحبت در این است. آیا خاکی را از یک جا برداشته و بدون اینکه ما بفهمیم با دستش این را آورده و تبدیل به اسد کرده است؟! از او سؤال می کنیم و می گوید: نه، من این کار را نکردم. همه کوهها و تپهها و باغچهها سر جایشان هستند و یک گرم هم از آنها خاک برنداشتم! خوب پس چه کار کرده اید؟! خاک را که این طور نکردید و از ماده هم که استفاده نکردید، این شیری که الآن درمقابل هست و سیصد یا چهارصد کیلو وزنش است، این وزن را چه کار کنیم؟ اینکه باد و حباب که نیست! یک شیر خارجی است که نه تنها سیصد کیلو وزن دارد بلکه آن طرف هم داخل شکمش رفت و چهارصد کیلو وزن پیدا کرد! بالأخره آن هم وزن دارد. در اینجا خیلی مسئله دقیق می شود و اگر نظر رفقا باشد در بحث تبدل ماده به تجرد و اینکه چگونه مجرد تبدیل به ماده می شود و ربط بین حادث و قدیم، این مطلب به آنجا برمی گردد.

امام علیه السلام با اراده خود یک شیء خارجی و

مادی را در خارج محقق کرده است که دارای وزن است. او چه کار کرده است؟! آن اصل الوجود را که وجود بالصرافه است به عین خارج مبدل کرده است همان طوری که همان اصل الوجود مبدل به وجود مبارک سرکار فیض آثار مناقب شعار شده است که الآن در خدمتشان نشستیم!! این اصل الوجودی که مشاهده می کنیم و این وجودات خارجی، همه به آن اصل الوجود ارتباط دارند منتها این معلول و عین و ماده خارج در اینجا در ماهیت مترتب بر سلسله علل بوده است و کاری که امام می کند این است که این شیئی را که [ایجاد] می کند بدون سلسله علل عارضی انجام می دهد نه اینکه این خارج از سلسله علل است، سلسله علل سر جای خودش محفوظ است!

اعجاز؛ خروج از سلسله علل ظاهر و مقارنات و حوادث عرضیه

بنابراین در مسئله اعجاز خروج از سلسله علل نیست بلکه آنچه که هست خروج از سلسله علل ظاهر و مقارنات و حوادث عرضیه است، از آن خارج می شود اما در سلسله علل هست؛ همان جبروت، لاهوت، ملکوت، مثال و عالم برزخ

هست تا اینکه به این عین خارجی می‌رسد! اشکالی
پیش نمی‌آید. آیا امام رضا علیه‌السلام نمی‌تواند یک
انسان درست کند؟! می‌تواند یا نمی‌تواند؟!
می‌تواند. سریع درست می‌کند. چطور شیر را
توانست درست کند، همان‌طوری آدم درست
می‌کند. مگر شیر چیست؟! شیر دارای جسم، بدن و
ماده است و از آن طرف دارای نفس و روح است و
نفس او نفس حیوانی است. انسان همان را دارد
به‌اضافه‌ای که دارای نفس الهی و خلیفة‌اللهی است!
همان اراده‌ کلی که از پروردگار بر ایجاد آدم تعلق
گرفته است غیر از این است که همان ارهاص^۱ و
صدفه و دفع در خارج بوده است؟! غیر از آن است؟!
آن اراده‌ای که بر خلقت حضرت عیسی تعلق گرفته
است غیر از آن است که خارج از این سلسله علل
بوده و به نفس اراده، آن روح از عالم روح که
﴿نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ از آن عالم نفس به این

۱. لغت‌نامه دهخدا: «ارهاص؛ حادث شدن امری خارق عادت پیش از بعثت
نبی (از وی)، تا بر نبوت او دلالت کند.»

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۶۶:

«و من از روح خودم در او دمیدم.»

کیفیت درآمده است؟! ماده آن که کاری ندارد و آن روح هم که همان جا به همان کیفیت پایین می آورد و در قالب این ماده در خارج مجسم می کند. چه اشکال دارد؟! واقعاً چه تفاوتی می کند؟! چه فرقی می کند؟!

کلام مرحوم حداد در خصوص دیدگاه مردم نسبت به معجزه

به قول مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - که می فرمودند: وقتی کسی دعا کند و از چاه آب بالا بیاید، مردم می گویند: معجزه است اما وقتی شیر آب را باز می کنند و آب می آید نمی گویند که معجزه است! هر دو یکی است چه فرقی می کند؟! اگر قرار باشد که قدرت را از خدا بدانیم، این کسی که دعا کرده اگر از خودش کرده است که او یک پشه را هم نمی تواند حرکت بدهد! اگر این دعا و همت و قدرت از آنجا آمده است و این آب از چاه بالا آمده است، خب همین قدرت را از آنجا آمده و این آب را در لوله ها و در شعب و فروع مختلفه حرکت داده است تا به اینجا رسانده است. اگر همان جایی که می خواستی شیر آب را باز کنی، دستت خشک می شد، شیر آب باز می شد؟! گاهی اوقات شده است

که دست انسان همین طوری می ماند و اعصاب خشک می شود! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: من این قدر می نویسم که یک مرتبه انگشتم و دستم خشک می شود و دیگر هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم و این قدر آن را می مالانم تا دوباره عصبش به حرکت بیفتد. وقتی که مدت طولانی می نوشتند این طور می شد!

انجام تمامی امور به اراده امام علیه السلام

این انگشتی که می خواهد آب را باز کند، یک دفعه می ایستد حالا شما این آب را باز کن! چه کار می کنی؟! می گویی: ای ولیّ خدا و ای امام رضا و ای امام زمان بیا این قدرت را در دست من ایجاد کن تا بتوانم این شیر آب را باز کنم. می گوید: من قدرت را ایجاد کردم حالا شیر آب را باز کن. این معجزه نیست؟! حالا بدون اینکه داد بزنی آن را باز می کنی! هر دو یکی است. چه تفاوتی کرد؟! بالأخره این قدرت می خواهد یا نمی خواهد؟! حالا یا این قدرت باید از جانب ولیّ بیاید یا خودش هست، آن را هم ولیّ می دهد ولی ما نمی بینیم! این حرفی که الآن می زنم و زبانم می گردد به اراده امام است ولی

من نمی فهمم! ما گیج هستیم و همین طوری حرف
را می زنیم و خیال می کنیم از خودمان است! چون
ظهر ناهار خوردیم این برای انرژی و کالری و
ویتامین و اینهاست، نه اینها کارهای نیستند گول این
حرف ها را نخورید! آن انرژی از آنجاست که در این
ویتامین، مواد نشاسته ای، هیدروکربنات و مواد قندی
می آید بعد اسم آن را [نیرو] می گذاریم و می گوئیم
که غذا خوردیم جان گرفتیم! میوه خوردیم جان
گرفتیم! اصلاً نمی گوئیم که قدرت از آنجا در میوه و
غذا و آشامیدنی آمده است! هیچ اینها را نمی گوئیم
بلکه می گوئیم: آب خوردیم و انرژی پیدا کردیم!
میوه خوردیم انرژی پیدا کردیم! دائماً در کثرات
می بریم و همین طور به خودمان برمی گردانیم و
می گوئیم که ما هستیم و چه هستیم و همین طور سایر
مسائل.

بنابراین مرحوم آخوند در اینجا می خواهند این
مطلب را بفرمایند که آنچه که مربوط به علل ظاهری
است، البته خوب بود مرحوم آخوند این را هم ضمن
کلامشان می فرمودند تا شبهه پیش نیاید! آنچه که
مربوط به عالم ماده است، نه! ممکن است آن هم

بدون لزوم اقتران با مقارنات و شرایط و حوادث خارجی به نفس ارادهٔ مرید و عزم معزم، این عمل را در خارج انجام دهد. می‌توانیم بگوییم که این در اینجا یک نکته‌ای است که اگر توضیح داده می‌شد بهتر بود.

فَنَقُولُ هَذَا الْاِخْتِلَافُ فِي الْاِضَافَةِ وَ الصُّدُورِ لَيْسَ مِنْ قِبَلِ الْوَاجِبِ الْوُجُودِ بِالذَّاتِ بَلْ لِأَجْلِ اِخْتِلَافِ اَلْاِمْكَانَاتِ الذَّاتِيَّةِ فِي الْمَاهِيَاتِ وَ اَلْاِسْتِعْدَادِيَّةِ فِي الْقَوَابِلِ.^۱

[می‌گوییم که] این اختلافی که در دو قسم از وجود می‌بینیم، از قبل واجب الوجود نیست و واجب الوجود کار خودش را می‌کند. به‌خاطر اختلاف امکانات ذاتی در ماهیات و استعدادی در قوایل، امکانات ذاتی در ماهیات مختلف هستند؛ بعضی از ماهیات هستند که امکان ذاتی آنها کفایت می‌کند و بعضی‌ها هستند که امکان ذاتی آنها کفایت نمی‌کند مثل: مادیات که باید علل مترتبه هم باشد. ولی جبرئیل دیگر علل مترتبه نمی‌خواهد و خودش یک مرتبه درست می‌شود، آن که دیگر پدر و مادر ندارد! و همین‌طور به‌خاطر امکان استعدادی در قابل، یک قابل را نگاه می‌کنید و می‌بینید که استعداد

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۴.

برای انسان شدن را دارد ولی یک قابل مثل نطفه هنوز ندارد و فرق می‌کند و باید راه زیادی برود تا تبدیل شود؛ این احتیاج به زمان دارد ولی آن زمانش کمتر است تا تبدیل به صورت شود.

فَجَمِيعُ الْمَمَكِّنَاتِ مَشْتَرِكَةٌ فِي أَنَّ لَهَا إِمكَانًا فِي أَنْفِيسِهَا وَ مَاهِيَاتِهَا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ إِمكَانًا كَافِيًا فِي فَيْضَانِ الْوُجُودِ عَلَيْهَا مِنْ وَاجِبِ الْوُجُودِ فَوَجِبَ أَنْ تَكُونَ مَوْجُودَةً عَلَى سَبِيلِ الْإِبْدَاعِ مِنْ غَيْرِ تَخْصِيصِ بَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ مَعَ ذَلِكَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمكَانَاتُهَا مُتَفَاوِتَةً بِالأُولَوِيَّةِ وَ الأَقْدَمِيَّةِ وَ الأَشَدِّيَّةِ.

همه ممکنات غیر از خدا هر کسی را می‌خواهی بگیری، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هم و **اول ما خلق** هم باشد، باز یک امکان ذاتی در نفس و ماهیتش دارد! باز پیغمبر واجب الوجود نیست! واجب الوجود مسئله‌اش فرق می‌کند. اگر این امکان در فیضان وجود کافی بود ...

مقام امیرالمؤمنین نسبت به پیغمبر در کلام خود حضرت

یکی در تولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام شعر می‌خواند که خیال نکنید علی پایین‌تر از پیغمبر است، یک سرّی به شما بگویم و همین‌جا بماند، حالا الآن نوار را همه‌جا پخش کرده‌اند! می‌دانید چرا پیغمبر از همه بالاتر بود، چون پیغمبر از همه بیشتر علی را دوست داشت! خدا مراتب انبیاء را بسته به مقدار محبت و شناخت آنها نسبت به علی قرار داده است و چون پیغمبر از همه بیشتر علی را

می شناخت، مقامش از همه انبیاء بیشتر است! عجب چیزهایی می گویند، خدا نکند بلندگو دست آدم نادان و جاهل بیفتد! امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت: «**أنا عبدٌ من عبید محمد**» آن وقت این آقا چه می گوید!

فإن كان ذلك الإمكان كافياً ... اگر این امکان

در فیضان وجود بر ماهیات و اینها از واجب الوجود کافی باشد، باید موجود بشود مانند: مجردات. این مسئله دیگر مسئله زمانی نیست! ایشان نباید بگویند: **من غیر تخصیص بزمان** بلکه باید بگویند: اصلاً زمان در اینجا راه ندارد و زمانی وجود ندارد.

و مع ذلك يجوز ... در عین حال می شود که

امکاناتش متفاوت باشد؛ بعضی ها اولویت داشته باشند و بعضی ها قدیم تر باشند و بعضی ها شدیدتر باشند!

فإن إمكان العقل الثاني ليس كماكان العقل الأول إذ وجوده يمتنع على العقل الثاني فبالحقيقة إمكانه للوجود مطلقاً يتحصّل في إمكانه للوجود الذي بعد العقل الأول.

امکان عقل دوم در مراتب عقول و مراتب نور و

نورانیات و مقام ملائکه مقرب، خب بالاتر است و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰. آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۳۰۷:

«من یکی از بندگان رسول خدا هستم!»

ممکن است اقدمیت داشته باشند و اشدیت در وجود داشته باشند. آن ملائکه‌ای که قوی‌تر هستند و بالاتر هستند و دارای سعه هستند یا نسبت به اولویت مقام پیغمبر ما که «**أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي**»^۱ است. نسبت به مراتب دیگر اولویت دارد گرچه همه در آن واحد خلق شده باشند. شما وقتی مفتاح را می‌گیرید و حرکت می‌دهید، این حرکت مفتاح مترتب بر حرکت ید است ولی از نظر زمانی کدام مقدم هستند؟! هیچ کدام! همه در یک زمان هستند ولی از نظر اولویت می‌شود: حرکت ید. باید تفکیک بین زمان و اولویت وجود داشته باشد! زیرا وجود عقل اول بر عقل ثانی ممتنع است.

فَبِالْحَقِيقَةِ إِمَكَانُهُ لِلْوُجُودِ مُطْلَقاً... [اگر] امکان

عقل ثانی برای وجود به نحو اطلاق مطلقاً امکان داشته باشد، این در امکان او برای وجود بعد از عقل اول حاصل می‌شود؛ یعنی اگر این عقل ثانی بخواهد وجود پیدا کند، - نفسِ عقل ثانی یعنی در آن وجود ثانی - این وجود ثانی باید مترتب بر وجود اول باشد!

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۳:

«نخستین چیزی را که خدا آفرید، نور من بوده است.»

نمی‌شود شما یکشنبه را داشته باشید و جای یکشنبه با شنبه عوض بشود. چرا؟ چون فرض این است که یکشنبه بعد از شنبه باشد. نمی‌شود در یک و دو، جای دو را با یک عوض کنید، اگر عوض کنید همان یک است و دو نیست! اینکه شما می‌گویید: عقل ثانی، مرتبه ضعیف‌تر از وجود در آن خوابیده است! مرتبه متأخر از عقل اول در آن خوابیده است! پس باید به همین کیفیت باشد.

كَمَا أَنَّ إِمْكَانَ الْعَقْلِ الْأَوَّلِ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْقِيَاسِ إِلَى الْوُجُودِ الَّذِي بَعْدَ الْوُجُودِ الْوَاجِبِ وَ هَكَذَا الْقِيَاسُ فِي سَائِرِ الْمُبْدَعَاتِ وَ سَيَأْتِي لَكَ مَا فِي هَذَا الْمَقَامِ مِنَ الْكَلَامِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِثْلُ هَذِهِ الْإِمْكَانَاتِ كَافِيًا فِي الْفِيضَانِ بَلْ لَا بُدَّ مَعَ ذَلِكَ مِنْ شُرُوطٍ أُخْرَى زَائِدَةٌ عَلَى أَصْلِ الْمَاهِيَةِ حَتَّى تَصِيرَ مُسْتَعِدَّةً لِقَبُولِ الْوُجُودِ فَلْيَمْتَلِ هَذَا الْمَمْكَانَ قِسْمَانِ.

امکان عقل اول به قیاس به وجودی است که بعد از وجود واجب است حالا یا عقل اول یا **اول ما خلق الله**، البته اینها تعابیر مختلف است. [قیاس در سایر] مبدعات هم همین‌طور است. [و کلام در این مقام خواهد آمد و] اگر خود این امکان کافی نبود و زمان، مکان، علل مقدمه زائد بر اصل ماهیت دخالت داشته باشند تا اینکه مستعد برای قبول وجود بشود، برای این ممکن دو قسم هست. **إن شاء الله بقیه مطالب برای جلسه بعد باشد.**

اللهم صلّ على محمد و آل محمد